رساله در شیوه از تصنیف امام ربانی قدس سره العزیز

قاسم مولوی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه کما یحب
ربنا ویرضی والصلوة علی رسوله سیدنا
محمد اکرم البشر المبعوث الی الاسود والاحمر
کما یناسب لعلو شانه ویحری وعلی الخلفاء

وعلی آله الطاهرین

الراشدین المهدیین وسائر الصحابة
المرضیین کما یلیق بمراتبهم العظمی ودرجاتهم
العلی اما بعد میگوید کمترین خادمان بنده که محتاج
است برحمت خداوند احد وصمد خادم علماء اهل
سنت وجماعت احمد ابن عبد الاحد العمری
الفاروقی نسبا والسرهندی مولدا ووطنا والحنفی

ملةً ومذهبًا که دیار هندوستان هرچند از سایر ممالک در
اسلام متأخر است واصحاب کرام هیچ کس بآن اقلیم تشریف

اقلیم

نیاورده اند اما از ان زمان که اسلام در آنجا ظاهر شده
است وسلاطین اسلام استیلا یافته ومشایخ عظام واولیاء
کرام از اطراف وجوانب تشریف آورده اند معالم دین و
اعلام اسلام زمان زمان در تزاید وترقی است بر سایر
ممالک بر یکوجه بلکه بوجوه مزیت وفضیلت دارد که تمام
سکان ان از اهل اسلام بر عقیدهٔ حقهٔ اهل سنت وجماعت
اند وکشی از اهل بدعت وضلالت در ان دیار پیدا
نیست وطریقهٔ مرضیهٔ حنیفه دارند حتی که اگر بالفرض
شخصی را که مذهب حنفی یا حنبلی داشته طلبند نیابند وبهر چند

این مذهب اهل حق اند اما اهل هوا و بدعت اکثر بر گمراه اند
حضرت خواجه خسرو علیه الرحمه در تعریف ملک هندوستان میفرماید

حبذا هندوستان رونق دین ∴ شریعت را کمال عز و تمکین
ز دستان هند گشته پامال ∴ در و دستان همه در وان مال
بدین عزت شده اسلام منصور ∴ بدان خواری سران کفر مقهور
نه همت گر نبودی رخصت شرع ∴ نبودی نام هندو ز اصل تا فرع
ز غزنین تا لب دریا درین باب ∴ همه اسلام بینی بر یکی آب
نه ترسایی که از ناترس کاری ∴ نهد بر بنده داغ کردگاری
نه از جنس جهودان جنگ و حجت ∴ که با قرآن کند دعوی ز توریت
نه مغ کز طاعت آتش شود شاد ∴ ازو هر جا صد زبان آتش به فریاد
مسلمانان نعمانی روش خاص ∴ ز دل هر چار آیین را به اخلاص

نه یکی

نه یکی با شافعی نه مهر با زید ∴ جماعت را و سنت را بجان صید
نه اهل اعتزالی کز فن شوم ∴ ز رویه از خدا گردند محروم
نه رفضی تا رسد زان مذهب بد ∴ جفای بر وفاداران احمد
ز ننگ خارجی کز کینه سازی ∴ کند با شیر حق روباه بازی
زهی ملکی مسلمان خیز دین جوی ∴ که ماهی نیز سنی خیزد از جوی

و تا قریب به پانصد سال بر همین طرافت و لطافت بود
تا آنکه خاقان اعظم عبدالله خان اوزبک بر سر اهل خراسان
تاخت و آن اقلیم را به تصرف خود آورد و طائفه شیعه
که در آن دیار غلبه و شیوع پیدا کرده بودند بعضی بقتل رسیدند
و بعضی دیگر جلای وطن شده بهند آمدند و بحکام و سلاطین
تقرب نموده بعضی جهال را بمقدمات مزخرفه مغالطه

نداند و اغوا نموده‌اند و از راه برده‌اند هرچند فتنه و فساد
در وقت علم خراسان تسکین یافت و مسلمانان از شرارهٔ
آنها وارستند اما از قدم بدمیمن آن بدکیشان در دیار
هند مسلمانانرا فتنهٔ عظیم واقع شد و فتنه از سر بیدار
گشت منقول است که یکی از بزرگان و عساکر دولت الهی اهل
خراسانرا بر جمعیت لشکرها بدارد و از تفرقه امان بخشد مریدان
از کمال تعجب پرسیدند که یا شیخ این چه دعاست که در حق این
بیدولتان میکنید فرمودند که تفرقه اینها موجب ضلالت
و تفرقهٔ عالم است و ایقاظ فتنه نائمه و در همین ا
رساله که شیعه در وقت محاصره عبدالله خان شهید مر علماء
ما وراء النهر نوشته بودند در جواب رساله که آنها که در باب تکفیر

شیعه

شیعه و اباحت قتل اموال ایشان مسلمانانرا روا بود
باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد از طی
مقدمات ابعد قریب تکفیر خلفاء ثلثه است و تشنیع حضرت عائشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها و بعضی طلبهٔ شیعه که متردد این حدود بودند
باین مقدمات افتخار و مباهات مینمودند و در مجالس امراء سلاطین
آن مغلطات را شهرت میدادند این حقیر هرچند در مجالس و محاکما
ت قضیه بمقدمات معقوله و منقوله رد آنها میکرد و بر غلطهای
هریکی روبروی ایشان را اطلاع میداد اما از روی حمیت اسلام
و بموجب حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام فرموده‌اند
اذا ظهرت الفتن او شاع البدع و سبت اصحابی فلیظهر
العالم علمه ومن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله

والملئكة والناس اجمعين لا يقبل الله له صرفاً

فالحمد لله که نگارنده رقیم باین قدر رد و التزام کفایت نکرد

و شورش سینهٔ بی کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت

که اظهار مفاسد ایشان و ابطال این بدکیشان تا زمان که

در قید کتابت نه در آید و در حیز تحریر نیاید فایدهٔ تام و نفع

عام نه بخشد فشرعت فی بیان مقاصدهم الفاسدة

ومفاسدهم الكاسدة التي اوردها في هذه الرسالة

وها انا افيض في المقصود مستعينا فيها بالله

الصمد الودود وهو لما هو المولى والمعين

وبالله التوفيق ومن عنده التحقيق اعلموا احسن الله

ارشادکم که شیعه امام برحق بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه

وسلم

وسلم حضرت علی را میدانند بنص جلی و یا خفی و میگویند که امامت

از اولاد وی بیرون نمیرود ان خرجت اما بظلم يكون من غيرهم

او بتقية منه او من اولاده و ایشان با کثرت طرق

و تعدد و اصناف بیست و دو فرقه اند و بعضی از ایشان تکفیر

بعض دیگر میکنند و اظهار قبایح و شنایع ایشان مینمایند

وكفى الله المؤمنين القتال بتقاتلهم و همیشه باد

خصومت یهود و ترسا را که قتل یکدیگر و طرفه آنکه عاقبت مارا

در میان قدماء و اقدمین ایشان و اوایل و اواخر

اینها تفاوت عظیم است در بعد از حق و قرب اما جمیع

فرق اینها از کمال و اعناد مستحق لعن و تکفیر اند چه تبری

اعمال و فاضل ترین عبادات نزد ایشان سب سلف

و طعن خلفاء ثلثه است و تکفیر ایشان و تحقیق این مبحث
عنقریب مذکور خواهد شد اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا
مهتدین ترسم این قوم که بر دردکشان می خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را و ما پیش از شروع در
مقصود چند گروه ایشان را بیان کنیم و بر حقیقت معاشر
ایشان اطلاع دهیم تا که مذاهب ایشان و فضایح و شنایع
این ها ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از باطل ممتاز گردد
پس گوئیم که رئیس و اقدم ایشان عبد الله بن سبا حضرت
امیر را اله میگفت امیر او را بجانب مداین اخراج کرده
بود و هم گفته که ابن ملجم علی را نکشته است بلکه شیطان را که

بصورت

که بصورت او متمثل شده گشته است و علی رضی الله تعالی عنه
در سحاب است رعد آواز او و برق تازیانه او تابعان عبد الله
در وقت استماع آواز رعد میگویند علیک السلام یا امیر
المومنین وطائفه کاملیه که اصحاب ابو کامل اند تکفیر حضرت علی
را تجویز میکنند بر ترک طلب حق خود و بتناسخ قائلند
وطائفه بنانیه که اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند خدا بصورت
انسانست و او تمام هلاک میشود مگر وجهش و روح خدا
در علی حلول کرده بود بعد از آن در پسر او محمد حنفیه
بعد از آن در پسر او هاشم وطائفه مغیریه که اصحاب مغیره بن سعید
عجلی اند میگویند خدا بصورت مرد نورانی است که بر سر او
تاج است از نور و دل او منبع حکمت است وطائفه جناحیه

وطائفه کاملیه
وطائفه بنانیه
وطائفه مغیریه
وطائفه جناحیه

اصحاب عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن معاویة بن عبد الله
بن ذی الجناحین جعفر بتناسخ ارواح قایلند و میگویند که
اول روح خدا در آدم حلول کرد و بعد از آن در شیث و همچنین
در انبیا و ائمه تا آنکه بعلی و اولاد او منتهی شد بعد از آن
در عبد الله حلول کرد و این گروه منکر قیامت اند و محرمات
را حلال میدانند کالخمر والمیتة والزنا وغیرها
وطائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت
امام محمد باقر بوده است فلما تبرء منه الامام وطرده
ادعی الامامة لنفسه میگویند ابو منصور بر آسمان رفته
بود و حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او مسح کرده فرمود
یا بنی اذهب فبلغ عنی بعد از آن بر زمین فرود آمد و

هو

هو الکسف المذکور فی قوله تعالی وان یروا کسفا
من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم و هم ایشان
میگویند که رسالت منقطع نمیشود و جنت عبارت است از
امام که ما بمحبت او ماموریم و نار کنایت است از آن شخص که با او بغض
او حکم نمیکنیم چون ابو بکر یا عمر و همچنین فرایض عبارت است از
جماعه که ما را بمحبت ایشان امر فرموده اند و محرمات آن طایفه
اند که ما را ببغض ایشان حکم کرده • وطائفه خطابیه اصحاب
ابی خطاب اسدی که در خدمت امام جعفر صادق بوده اند
و امام چون غلوی او را معلوم کرد در حق خود کرد از وی بیزار
گشت و از صحبت خود برآورد وهو بعد ذالک ادعی
الامامة لنفسه میگویند که ائمه انبیاء اند و ابو

ابو خطاب نبی است بلکه باین قدر ضلالت کفایت نمیکنند
و میگویند که ائمه اله اند و حسنان ابناء الله و جعفر صادق
اله است اما ابو خطاب از وی و از علی افضل است و هؤلاء
یستحلون شهادة الزور لموافقیهم علی مخالفیهم
و نیز میگویند که جنت نعیم دنیاست و نار آلام است و دنیا هرگز
فانی نخواهد شد و محرمات و ترک فرایض را مباح میدانسته
و طائفه غرابیه از ایشان میگویند محمد بعلی شبیه تر بود
از شبیه غراب بغراب و مگس بمگس پس حق سبحانه و تعالی وحی
بجانب علی فرستاده بود جبرئیل علیه السلام از کمال شباهت
غلط کرده وحی را بمحمد صلی الله علیه وسلم رسانید و شاعر
ایشان گفته غلط الامین فجازها عن حیدره و ایشان

حضرت

حضرت جبرئیل را لعن میکنند و طائفه ذمیه که ذم محمد
علیه السلام میکنند میگویند که علی اله است و محمد را مبعوث
ساخته بود که مردم را بسوی او دعوت کند محمد بسوی
خود دعوت کرد و بعضی از ذمیه هر کدام از محمد
علیه السلام و علی رضی الله تعالی عنه را اله میگویند جمعی از ایشان
محمد را علیه السلام در احکام الوهیت مقدم میدانند و جمعی
علی را و گروهی از ایشان پنج اله قائلند که اصحاب عبا باشند
محمد و علی و فاطمه حسن و حسین و میگویند این پنج شخص
واحد اند در روح در ایشان علی السویه حلول کرده است
و هیچ یکی را بر دیگری مزیت و فضیلت نیست و ایشان
فاطمه بتاء تانیث نمیگویند تحاشیا از سمة التانیث

وطائفهٔ یونسیه اصحاب یونس بن عبد الرحمن القمی میگویند
خدا تعالی بر عرش است و هر چند ملائکه او را بر عرش برداشته
اما او از ملائکه اقوی است در رنگ کلنگ که بر دو پا
میکرد و هر دو پای او از وجود کلان است و بقوت تر است :
وطائفهٔ مفوضه از ایشان میگویند که خدا دنیا را خلق
کرد و بمحمد علیه السلام تفویض نمود و مباح ساخت او را
هر چیزی که در دنیاست و بعضی از ایشان میگویند دنیا
را بعلی تفویض نمود وطائفهٔ اسمعیلیه بباطن قران
قایلند نه بظاهر آن میگویند که نسبت باطن بظاهر
همچون نسبت لب است بقشر و کسی که تمسک بظاهر
آن میکند بعذاب و مشقت که در امتثال اوامر و ا

اجتناب

و اجتناب از نواهی میباشد گرفتار است و باطن آن ترک
عمل از ظاهر آن میرسد و درین مطلب بعضی آیه تکریمه تمسک میکنند
قال عز و جل فضرب بینهم بسور له باب فیه
الرحمة وظاهره من قبله العذاب و محرمات
حلال میدانند و میگویند پیغمبران که شرایع ناطق اند هفت
اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
و محمد مهدی را از رسل میگویند و در حاصل دعوت ایشان
بابطال شرایع است و در احکام شریعت تشکیکات وارد
چنانکه میگویند که حایض را چرا روزه قضا گفته اند نماز
و وجوب غسل از منی شده نه از بول و در بعض نمازها چهار رکعت
چرا فرض شده و در بعضی سه رکعت و بعضی دیگر دو رکعت

چرا فرض گشت و شرایع را تاویلات میکنند و ضوء را اظهار
از موالات امام میدانند و نماز کنایت از رسول است و بآیه
آیه تمسک میکنند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر
و احتلام را عبارت از افشاء اسرار بسوی نا اهل میدانند
و غسل تجدید عهد است و زکوة تزکیه نفس بمعرفت دین
خیال کرده اند و کعبه نبی است و باب علی و صفا محمد و مروه
علی و طواف بیت هفت گانه از موالات ائمه سبعه میدانند
و جنت عبارت از راحت ابدانست از تکالیفات و نار
مشقت ابدانست بمزاوله تکالیف و از تمام این خرافات
بسیار دارند و نیز میگویند که خدا وید نه موجود است و نه معدوم
نه عالم است نه جاهل نه قادر است نه عاجز و چون حسن بن محمد

صباح

صباح ظاهر شد تجدید دعوت کرد و بنیابت خود از امام که
بزعم ایشان هیچ زمانه از امام خالی نیست و ایشان منع
میکنند عوام را از خوض در علوم و خواص را از نظر در کتب
متقدمه تا بر فضایح و قبایح ایشان اطلاع نیابند و حکمت
در روا سنهای فلسفه زده اند و شرایع را استهزاء میکنند
و طایفه زیدیه منسوب بسوی زید بن علی بن زین العابدین
اند سه گروه اند یکی از آنها مسمی بجارودیه که بنص خفی
که بر امامت علی قایلند و تکفیر اصحاب میکنند بسبب ترک
متابعت علی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دوم سلیمانیه
اند که میگویند که امامت شوری است در میان خلق
و ابوبکر و عمر را امام میدانند اگرچه از مردم خطا واقع شد

که با وجودي که علي با ایشان بیعت نمودند اما این خطا را
تا بحد فسق نمي رسانند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را
تکفیر میکنند سیوم بتریه اند که بسلیمانیه موافقند
الا انهم توقفوا في عثمان و اکثر زیدیه درین
زمانه مقلدانند در اصول معتزله را تابع اند و در فروع
مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله مگر در چند چیز وطایفه امامیه
از ایشان بنص جلي بر خلافت علي رضي الله عنه قایلند و تکفیر
اصحاب میکنند و امامت را تا امام جعفر صادق رض باتفاق
میرسانند بعد ازان در امام منصوص علیه اختلاف دارند
و آنچه مشهورست و مختار جمهور ایشانست برین ترتیب
است که بعد از امام جعفر پسر او که امام موسی کاظم است

وبعد ازان

بعد ازان علي بن موسی را و بعد او محمد بن علي التقي و
بعد او حسن بن علي الزکي و بعد او محمد بن الحسن و هو الامام
المنتظر و اوایل ایشان بر مذهب ائمه خود بودند و متاخران
ایشان از تمادي ایام بعضي بجانب معتزله رجوع کردند
و بعضي دیگر بجانب مشبهه ما مشبهه هداهم الله عن فتن
الضلالة المضلة رجعه کرده و دیگر مقالات ایشان را از
ذکر نکرده که در اصول عقاید بطوایف مذکوره موافقند
مگر در چند مسئله اختلاف یسیر دارند پوشیده نماند که هر که او فی
درایت و تمیزي دارد و بر حقیقت مطالب ایشان اطلاع یابد
بي آنکه رجوع بدلایل نماید حکم بفساد آنها کند چه مقاصد
موهومه مبنیة الفساد و بدیهیة البطلان اند و

اینان از کمال جهالت خود را اهل محبت پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم وائمه اثنا عشر نسبت میکنند و مبالغت و موالات
ایشان و عامه مینمایند حاشا ثم حاشا وکلا ایشان از
محبت معرا بیزارند و متابعت قبول نمیدارند و محبت
این بدکیشان در رنگ محبت نصاریست بحضرت عیسی
علی نبینا وعلیه السلام که از فرط ضلالت او را خدا میپرستند
و او از ان محبت بیزار بود و یؤیده ما نقل عن علی رضی الله
تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله علیه وسلم فیک
مثل من عیسی علیه السلام ابغضته الیهود حتی بهتوا امه ینبغی
امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی
لیست له ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط یقرظنی

بالیس

بما لیس فی ومبغض یحمله شنانی علی ان یبهتنی و
قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
یعنی وقتی که متبوعان از تابعان بیزار شوند و متابعت قبول
ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب
لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فاکنون
نشرع فی جواب اعتراضهم انواعهم معتصما بحبل
الله الملک الکبیر انه علی ما یشاء قدیر و با
الاجابة جدیر قال علماء ما وراء النهر شکر الله سعی
بعضهم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کمال التعظیم و
توقیر خلفاء ثلثه میکرده اند و در مدح ایشان احادیث
کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آنحضرت بمقتضای

کریمهٔ وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
بموجب وحی است و شیعه که مذمت ایشان میکنند
مخالفت وحی است و مخالفت وحی کفر است شیعه
در جواب ایشان بطریق معارضه گفته که ازین دلیل قدح
خلفاء ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید
زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اهل سنت است
منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم درمیان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت
اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض موت فرمود
که ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا
بعده و حضرت عمر باین امر راضی نشده و گفت ان

الرجل

الرجل علیه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا
پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بلند شد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم ازین معنی آزرده شد فرمودند برخیزید که پیش
من نزاع سزاوار نیست و مخالفت دوم آن بود که بعد از قضیه
مذکوره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جمعی را مقرر ساخت
که همراه اسامه بسفر روند بعضی از آن جمع تخلف نموده و
بعرض پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسانیده آنحضرت مکرر بمبالغه
فرمودند که جهزوا جیش اسامة لعن الله من
تخلف عنه مع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت
ننمودند پس سوم امری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه مذکوره

وحی است ومنع که حضرت عمر کرد رضی الله تعالی عنه منع ورد
وحی است ورد وحی کفر است علی ما اعترفتم وعلی ما
دل علیه قوله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون وکافر قابل خلافت پیغمبر
نباشد ونیز تخلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر
است ومتخلفان خلفاء ثلثه اند بالاتفاق وچون حضرات
در صحیحه نیز این اعتراف نموده اند که فعل حضرت وحی است والواقع
ایضا کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم مروان را از مدینه بالضروره وحی است بدو وجه
وجه اول دلیلی که حضرات فرموده اند وجه دوم قوله تعالی
لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر

یوادون

یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا
اباءهم او اخوانهم او عشیرتهم اقول وبالله العصمة
التوفیق لا نسلم که جمیع اقوال وافعال آنحضرت صلعم
بموجب وحی است واستشهاد ایشان بدین غیر تام است
زیرا که آن مخصوص است بقرآن قال القاضی بیضاوی معنی
قوله سبحانه وما ینطق علیه وما یصدر نطقه
بالقرآن عن الهوی وایضا اگر جمیع اقوال وافعال
آنحضرت صلعم بموجب وحی میبود در بعض اقوال وافعال
آنسرور علیه الصلوة والسلام اعتراض وارد نمیشد وعتاب
نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل
الله لک تبتغی مرضات ازواجک وقوله عز و

عفا الله عنك لم اذنت لهم و قوله تعالى
ما كان للنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في
الارض تريدون عرض الدنيا و قوله تعالى
لا تصل على احد منهم مات ابدا و بروايتي
ورود اين همه از اداي ان سرور صلى الله عليه وآله وسلم
براي منافقان و بروايتي پيش از اداي آن و بعد
بعزم بر اداي آن بر وجه تقدير نهي از فعل محقق
سواء كان فعل الجوارح او فعل القلب و
امثال ذالك في القران كثيرة پس تواند بود
كه بعضي اقوال و افعال آن سرور عليه السلام از روي
راي و اجتهاد باشد قال البيضاوي في تفسير

قوله تعالى

٦

قوله تعالى ما كان للنبي الى آخر الاية دليل على
ان الانبياء يجتهدون وانه قد يكون
ايه اخطاء ولكن لا يقرون عليه و اصحاب
كرام در امور عقليه و احكام اجتهاديه مجال خلاف و منع
اختلاف داشتند در بعضي اوقات وحي موافق راي
اصحاب كرام نازل شده چنانچه در اسيران بدر مطابق
راي امير المومنين عمر رضي الله عنه وحي آمده و توجه
آن سرور صلى الله عليه وسلم بامور عقليه كمتر بوده قال
البيضاوي روي انه عليه السلام اتى يوم
بدر بسبعين اسيرا منهم العباس و عقيل
بن ابي طالب فاستشار بينهم فقال ابو بكر

قومك واهلك استبقهم لعل الله يتوب
عليهم وخذ منهم فدية تقوي بها اصحابك
وقال عمر اضرب اعناقهم فانهم ائمة الكفر
وان الله اغناك عن الفداء مكني من فلان
ومكن عليا وحمزة من اخويهما فلنضرب
اعناقهم فلم يهو ذالك رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال ان الله ليلين قلوب رجال
حتى تكون الين من اللبن وان الله ليشدد قلوب رجال
حتى تكون اشد من الحجارة وان مثلك يا
ابا بكر مثل ابراهيم قال فمن تبعني فانه مني
ومن عصاني فانك غفور رحيم ومثلك
يا عمر مثل نوح قال لا تذر على الارض من الكافرين

ديارا

ديارا فخير اصحابه واخذ الفدية فنزلت
اية ما كان للنبي الخ فدخل عمر على رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فاذا هو وابو بكر
يبكيان فقال يا رسول الله اخبرني فان
احد بكائي بكيت والا تباكيت فقال عليه السلام
ابكي على اصحابي في اخذهم الفدية ولقد
عرض علي عذابهم ادنى من هذه الشجرة
لشجرة قال القاضي البيضاوي البيضاوي الخ وروي
انه عليه السلام قال لو نزل العذاب لما
نجا منه غير عمر وسعد بن معاذ وذالك
لانه اشار بالاثخان ايضا بين كوئيم تواند بود

که امر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باتیان قرطاس
و تجهیز جیش اسامه هم چنین اخراج آنحضرت مروی
را لطریق وحی نباشد اگر بطریق رای و اجتهاد باشد
و مخالف آنها لا اسلم که کفر نیست زیرا که ازین مخالفت از
اصحاب کرام آمده است چنانچه بالاکثرت و با وجود تحقق زمان
نزول وحی انکار بران مخالفت وارد نشده و عتاب بناید
و حال آنکه اگر اندک چیزی از سوء ادب نسبت بسرور علیه السلام
از اصحاب کرام صادر می شد حق سبحانه و تعالی فی الحال از آن
فعل نهی میکرد و بر مباشران وعید نازل میفرمود کما قال
عز و جل من قائل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له

بالقول

بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعما
لکم و انتم لا تشعرون قال شارح المواقف
نقلا عن آمدی حیث قال کان المسلمون عند وفات
النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی عقیدة واحدة
الا من کان یبطن النفاق و یظهر الوفاق
ثم نشاء الخلاف فیما بینهم اولا فی امور
اجتهادیة لا توجب ایمانا و لا کفرا و کان
غرضهم منها اقامة مراسم الدین و ادامة
مناهج الشرع القویم و ذلک کاختلافهم عند منع
قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم عند مرض موته
ایتونی بقرطاس اه کما اختلافهم بعد ذالک

في التخلف عن اسامة فقال قوم بوجوب الاتباع
لقوله عليه السلام جهزوا جيش اسامة
لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف
انتظارا لما يرد من رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان في مرضه اگر كسى گويد واثبات مقدمه ممنوعه نمايد
كه ثبوت اجتهاد آن سرور صلى الله عليه وآله وسلم هم از وحي
بوده پس چه وقت آمد كه جميع اقوال وافعال آن سرور عليه السلام
بموجب وحي است احكام اجتهاديه هم برين تقدير
بموجب وحي شد كه مراد از جميع اقوال وافعال آن قول وفعل
اوست صلى الله عليه وآله وسلم خاصه على سبيل التفصيل
كما لا يخفى على الفقيه المتامل ولا يلزم ان يكون

اقوال جميع المجتهدين وافعالهم بموجب
الوحي لان اجتهادهم ثبت بالوحي والنص
فاعتبروا يا اولي الابصار على ان القول اثبات
تلك المقدمة لا يجدي نفعا الا ان منعنا
المقدمة القائلة بان مخالفتها كفر سنه
ما مر فافهم وآنچه در عبارت علماء ما وراء النهر
واقع شده كه جميع اقوال وافعال آنحضرت صلى الله عليه وسلم
بموجب وحي است مراد از ان والله سبحانه اعلم
سوى اجتهادات در امور باشد كه از ان سرور عليه السلام صادر
شده سواء كان بالوحي الجلي او بالوحي
الخفي وهمين قدر از تعميم در مدعاى ايشان كافي

هست چه احادیث که در تراجی خلفاء ثلثه وارد گشته
اند از قبیل اخبار از مغیبات اند وهو من طریق
الوحی لا غیر ولا مدخل للرای ولا اجتهاد
فیه قال عز وجل وعنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو وقال سبحانه عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول اما برین تقدیر لازم هست که از کریمه وما
ینطق عن الهوی عام تر از قران و وحی خفی
مراد دارند کما لا یخفی و شک نیست که انکار وحی لازم
می آید و مخالفت وحی کفر است والاحادیث الواردة
فی مدحهم الدالة علی انها من اعلام الله

سبحانه

سبحانه کثیرة بحیث وصلت لکثرة الطرق
وتعدد الرواة الی حد الشهرة بل الی حد التواتر
معنی فلنذکر عدة منها فمنها ما روی
الترمذی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال
لابی بکر انت صاحبی فی الغار وصاحبی فی
الجنة علی الحوض ومنها ما روی الترمذی
ایضا عنه علیه السلام انه قال اتانی جبرئیل
علیه السلام فاخذ بیدی فارانی باب الجنة
الذی یدخل منه امتی فقال ابوبکر یا رسول
الله وددت انی کنت معك حتی انظر
الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

اما انت يا ابا بكر اول من يدخل الجنة ومنها
ما روى البخاري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
انه قال دخلت الى ان قال ورايت قصرا
بفنائه جارية فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب
فاردت ان ادخله فانظر اليها فذكرت
غيرتك فقال عمر رضي الله عنه بابي وامي يا رسول
الله عليك اغار ومنها ما روى ابن ماجة عن
النبي صلعم انه قال ذلك الرجل ارفع امتي
درجة في الجنة قال ابو سعيد فوالله ما كنا
نرى ذلك الرجل الا عمر بن الخطاب حتى مضى لسبيله
ومنها ما اخرج ابن النجاري عن انس رضي الله

انه

انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قدمت
ابا بكر وعمر ولكن الله قدمهما ومنها
ما اخرج ابو يعلى عن عمار بن ياسر انه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اتاني جبرئيل
عليه السلام فقلت يا جبرائيل عليه السلام حدثني بفضائل
عمر بن الخطاب فقال لو حدثتك ما لبث نوح
في قومه ما نفدت فضائله وان عمر حسنة
من حسنات ابي بكر ومنها ما روى الترمذي
وابن ماجة عن علي بن ابي طالب وعن انس
رضي الله تعالى عنهم انه قال عليه الصلوة والسلام
ابو بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين

فاخرت اهل النبيين والمرسلين
ومنها ما رواه البخاري ومسلم عن ابي موسى
الاشعري انه قال كنت مع النبي عليه السلام
في حائط من حيطان المدينة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبي عليه السلام افتح له وبشره بالجنة
ففتحت له فاذا ابو بكر فبشرته بما قال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم فحمد الله ثم جاء رجل
فاستفتح فقال النبي عليه السلام افتح له وبشره
بالجنة ففتحت له فاذا عمر فاخبرته بما قال
النبي صلى الله عليه واله وسلم فحمد الله ثم استفتح
فقال لي افتح وبشره بالجنة على بلوى تصيبه

فاذا عثمان

فاذا عثمان فاخبرته بما قال النبي عليه السلام فحمد
الله سبحانه ثم قال والله المستعان هذا
وايضا نو سلم كه اخراج مروان بطريق وحي بوده بلا
تسليم كه اخراج و نفي دائمي مروان الشرور بوده باشد
چرا نتواند بود كه اخراج موقت و تغريب مؤجل بوده باشد
چنانچه آنسرور عليه السلام در حد زنا فرموده البكر بالبكر
جلدة مائة وتغريب عام وچون امير المومنين عثمان
رضي الله تعالى عنه بر توقيت او اطلاع داشت بعد مضي مدت
عقوبت وتغريب او را بمدينه آورده تجديد رتبه
وايته تجدد واقعها اله ازموده كفار ميكنند
وكنون مروان ثابت نشده كه مورد او ممنوع باشد

فافهموا وانصف ولا تعسف فتحمل خطبة
العشواء وتیز شیعه ثانیا بطریق منع و مناقضه گفته
ورود و صحیح خلفاء ثلثه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب
شیعه اثری از آن نیست وآنچه دلالت بلزوم کند
مثل روایتین مذکورتین وغیرهما در کتب فریقین
منطوی نیست و نیز بعضی از اهل سنت و جماعت تجویز
وضع حدیث از برای مصلحت کرده اند پس اعتماد
بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقول فی دفع ا
شکال بطریق الاثبات المفصلة الممنوعة والله
سبحانه اعلم چون شیعه از کمال تعصب و عناد

طعن

وطعن سلف مذهب خلفاء ثلثه بلکه تکفیر ایشان و اتباع و
اسلام خود منید [illegible] احادیث صحاح که مدایح و مناقب
ایشان بوده نپسندند پس اخراج میکنند و تحریفات
تصرفات روی میدهند [illegible] تا آنکه در کلام الله که مدار
اسلام بر آنست و از ضبط راوی بغیر آنحضرت نیست چنانچه
هیچ شبه جهور راه نیافته [illegible] قبول زیاده و نقصان میکنند
ایات متعدده و کلمات متفرقه در مصاحف [illegible] و تغیرات
تصحیفات مینمایند و در کریمه ان علینا جمعه و قرآنه
فاذا قرأناه فاتبع قرآنه بطریق تصحیف
و تحریف میکنند که ان علینا جمعه و قرانه فاذا
قراناه فاتبع قرآنه و لذلک صلالت میکنند

که بعضی آیات قرآنی را عثمان رضی الله عنه پوشیده داشته
است که در مدح اهل بیت بوده و از درج آن در قرآن
ساخته و تغییر سابقا گفته که طایفه از ایشان شهادت
زور را برای نفع و صلاح گروه خود تجویز کرده اند پس
بواسطه این مفاسد مورد طعن و اعتماد گشته و عدالت
ایشان را سایر طرق گشته شده و کتب مرویات ایشان
از درجه اعتبار ساقط شده و حکم توریت و انجیل محرفه
گرفته و در کتب اهل سنت مثل صحیح بخاری که اصح
کتب بعد از کتاب الله است و صحیح مسلم و غیرهما از رواج
و تعظیم خلفاء ثلثه ثبت است که ایشان ار
طبیعت و الجرام مزاج خود و هم چنان کرده اند بتصور

باطل

باطل و خیالات فاسده است و از تشنیع ضدان صفرای ایشان که مرضی که
را تیز میکرده و تحقیق بالکلیه است و اما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
و اینکه گفته اند که بعضی از اهل سنت وضع حدیث برای مصلحت
تجویز کرده اند برای اعتقاد در حدیث غیر متفق علیه است
بر تقدیر تسلیم است که اهل سنت کلام آن بعض را باطل میکنند و در
الکلی آن ثابت شده و اظهار کذب آن نموده اند و الواضح البین
کذا الاعتبار بلکه ایشان در کتب جرح کذب و افترا را تصحیح کرده
اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط ... لا یعود
الیهم شیء و لا یلتبس الحق الواضح البین بالباطل
الظاهر المبین بطلانه و اما الشیعه در جواب الطرق

منع کرده‌اند که مخالفت خبر واحد لا نسلّم که کدام خبر صحیح مخالفت
اجماع اجماع از مجتهدین واقع شده پوشیده نماند که احادیثی
که در توصیف و تعظیم خلفاء ثلثه وارد گشته اگرچه از
روی الفاظ آحاد اند اما از کثرت رواة و تعدد طرق
آنها بحد تواتر معنوی رسیده‌اند که جای هیچ شک نیست که
انکار مدلول آنها کفر است و مخالفت چنین اخبار آحاد
از مجتهدین واقع نشده است بلکه امام ابوحنیفه رحمه الله
که رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال
صحابه را بر قیاس مقدم میدارد و مخالفت آنها تجویز
نمیکنند و ایضا از شیعه در جواب گفته تسلیم ورود
مدح خلفاء ثلثه در جواب گفته‌اند منع مقدمه ضمنیه

ممنوع است که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نسبت
بخلفاء ثلثه قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت
بر حسن وسلامت آخرت نمیکند چه عقوبت قبل صدور
عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا
حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر داده بود و عقوبت نفرموده
پوشیده نماند که احادیث در مدح ایشان وارد گشته اند
دلالت بر حسن سلامت عاقبت میکنند و دلالت بر خاتمه
خیر میکند چنانچه از احادیث مذکوره با تمام این دلالت
مفهوم میشود و امثال این از صحابه چه قدر بسیار است
و چنانکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم
الصدور باشد لایق نیست همچنین مدح کسی که معلوم

الیم و مستوجب العقوبة است هم سزاوار نیست فرزد
المداح یدل علی حبهم حالاً و مالاً لهذا حضرت امیر
المومنین ابن ملجم را هرچند عقوبت نفرموده مع و نه توصیف
نامهم بجرح نکرد بهیچ اعتبار تعظیم و توقیر او هم نشده و تحقیق
این مبحث در کریمهٔ لقد رضی الله عن المومنین مذکور خواهد
شد قال علماءنا و شیوخنا رحمهم الله که خلفاء ثلثه
بمقتضای کریمهٔ لقد رضی الله عن المومنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة رضوان ملک منان مشرف
شده اند پس سب ایشان کفر باشد شیعه در جواب این طریق
مناقضه گفته اند و مستلزم ابدیة مرضوان ایشان سزا
سب ممنوع اند که مولانا است عند الله تعالی رضا و حضرة

الله تعالی

الله تعالی است ازان فعل خاص که بعث باشد
و کسی منکر این نیست که بعضی از افعال حسنه مرضیه از
ایشان واقع است سخن درانیست که بعضی افعال قبیحه
از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است
چنانکه در امر خلافت نص پیغمبر صلی الله علیه و سلم مخالفت
نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه را رضی الله
تعالی عنها آزرده کردند چنانکه در صحیح بخاری مذکور است
و در مشکوة در مناقب آنحضرت علیها الرضوان منقول
است که من آذاها و من آذانی فقد آذی الله
و کلام صادق ان الذین یؤذون الله و ر
سوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ناطق

حاصل کرده بود ظاهر این افعال ذمیمه و شنیع و صحبت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و تخلف از جیش اسامه مورد طعن
و مذمت شده بود و سلامت عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا
نا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول متعالی است و اقول
فی اثبات المقدمة الممنوعة و بیان الالتزام مدلول
آیه کریمه تحقیقاً و تدقیقاً رضای حق سبحانه از مومنان
در وقت بیعت ایشان بان سرور علیه السلام غایة ما فی الباب
ان الله تعالی علق الرضا ببیعتهم لرضاه سبحانه عنهم لیفهم
کون البیعة مرضیة انما یفهم من انها لما کانت علة
للرضاء و یکون هو کما و بینهما مرضیین یکون هی
مرضیة بالطریق الاولی واما ان البیعة هی

اعنی

عنها اصالة مع کونها الموصوفین بهما مرضیین کما زعموا
فانه لا یفهم اصلاً کما لا یخفی علی من له ادنی درایة
فی اسالیب الکلام ولما التبس علیهم الحق سموا خطائهم
قواعد سخن
تدقیقاً پس کو بحکم جامعیت که حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی شده
باشند و دانسته باشد سرائر و بواطن ایشان را و سکینه
و طمانینت بر ایشان نازل فرموده باشد کما دل علیه قوله سبحانه
تعالی فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم
و آنحضرت ایشان را بجنت مبشر ساخته باشد از خوف سوء
خاتمه و نقض عهد و بیعت مصون و مامون باشند علی
انا نقول اگر مراد از آیت رضای حق سبحانه تعالی باشد
از آن بفعل خاص که بیعت است کما زعموا که هرگاه که حق سبحانه

رافضی شد و این فعل را مستحسن ساخت جماعهٔ که بآن موصوفند
مرضی و محمود العاقبت باشند چه الله تعالی از افعال کفار راضی
نیست و هم چنین از اعمال جماعهٔ که مذموم العاقبت اند و
آن افعال را مستحسن ساخته اگر چه فی نفسها حسنه و صالحه باشند
و در باب اعمال الصالحات ایشان میفرماید والذین کفروا
اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء
حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و در جای دیگر میفرماید و
من یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر
فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة
پس هر کرا که در آخرت بکار نیاید و نا چیز شود در رضای حق سبحانه
و تعالی از آن فعل هیچ معنی ندارد چه رضا نهایت مرتبه قبول است

ورد

ورد و قبول خدا وندیست باعتبار مآل است وانما العبرة للخواتیم
هذا ورود نص از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای
خلافت علی رضی الله تعالی عنه ثابت نشده است بلکه دلیل بر امتناع
ورود آن قایم گشته است زیرا که اگر ورود چنین نصی بتواتر
منقول میشد چه مما یتوفر الدواعی علی نقله کنقل الخطب
علی المنبر و نیز حضرت بآن نص احتجاج میکرد و ابوبکر را
از خلافت منع مینمود چنانکه ابوبکر انصار را از امامت منع
کرد بحدیث الائمة من قریش و انصار قبول کردند و ترک
امامت نمودند **قال شارح التجرید** و کیف یزعم من له
ادنی مسکة ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
مع الخصم بذلوا مهجهم و ذخائرهم و قتلوا

اقاربهم وعشائرهم في نصرة رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم واقامة الشريعة وانقيادا امره واتباع
طريقته الفهم خالفوه قبل ان يدفنوه مع وجود
هذه النصوص القطعية الظاهرة الدالة على
المراد بل فيهما امارات وروايات ربما يفيد
باجتماعها القطع بعدم مثل تلك النصوص وهي
انها لم تثبت ممن يوثق به من المحدثين مع
شدة محبتهم لامير المؤمنين ونقلهم الاحاديث
الكثيرة في مناقبه وكمالاته في امر الدنيا و
في امر الدين ولم ينقل في خطبه ورسائله
ومحاجاته ومخاصماته وعند تاخره عن البيعة

وجعل

وجعل عمر الخلافة شورى من ستة نفر ودخل
علي في الشورى وقال عباس لعلي رضي الله تعالى عنه امدد
يدك حتى يقول الناس هذا عم رسول الله بايع
ابن عمه فلا يختلف فيك اثنان فقال ابو بكر وددت
اني سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عن هذا الامر فيمن هو وكنا لا ننازعه و
احتج معاوية ببيعة الناس له لا بنص من
النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ونيز ظاهر از حضرت
فاطمه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است مطلق
بهیچ وجه که باشد مراد نخواهد بود که آنحضرت رضی الله تعالی عنها
در بعض اوقات از حضرت امیر از روی شکایت چنانکه در اخبار و آثار

آمده است و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مر بعض ازواج
خود را فرموده که تؤذونی فی عائشة فان الوحی
لا یاتینی و انا فی ثوب امراة الا عائشة
پس آزار عائشه آزار خود فرموده و شک نیست که حضرة
صدیقه علیها الرحمة از حضرت امیر آزار دیده پس
گوئیم تواند بود و اینکه در احادیث نهی از آزار
گشته مخصوص باشد باینکه از هوای نفس و اراده
شیطانی باشد و آزاری که از جهة اظهار کلمه حق که مطابق
حدیث و نص است حاصل شود ممنوع و منهی عنه نباشد
و معلوم است که باعث آزار حضرت زهرا رضی الله تعالی
عنها از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه منع

ارث

ارث از فدک بوده و صدیق رضی الله عنه در منع آن
متمسک بحدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات بوده
نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة
نه تابع هوای نفسانی پس داخل وعید نباشد اگر کسی گوید که چون
صدیق علیه الرضوان متمسک بود در حکمی از آن سرور علیه السلام
شنیده بود نقل کرد حضرت زهرا رضی الله تعالی عنها چرا
در غضب شده و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقة از آزار
آن سرور علیه السلام بوده و منهی عنه در جواب گوئیم که این
غضب و آزار قصدی و اختیاری نبوده بلکه بمقتضای طبیعت
بشری و جبلت عنصری بوده که در تحت قدرت و اختیار داخل
نیست و نهی و منع با آن قدرت تعلق ندارد فافهم قال

علماء ماوراء النهر رضی الله عنهم ابوبکر صدیق رضی الله عنه
صاحب پیغمبر خوانده صلعم و صاحب پیغمبر قابل ختم و لعن نیست
شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که آیه لصاحبه و هو
یحاوره اکفرت و اثبت برین که مصاحب مسلم
و کافر واقع است و آیه یا صاحبی السجن ءارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار
نیز مؤید مقصود است پس حضرت علیه السلام که پیغمبر است
دو کس را صاحب خود خواند که بت پرست بودند پس ظاهر
شد که مجرد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست
هر که او را بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت
اقول مثبتنا المقدمة الممنوعة که مصاحب بشرط

مناسبت

مناسبت البته موثر است و انکار تاثیر آن مصادم آیت
و معارض عرف و عادت است بزرگی میفرماید
هر که از آثار صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر میشود
طوطی از صحبت مردم چرا چون سخن گوی و سخن ور میشود
و چون در میان مسلم و کافر مناسبت متحقق نبود از قبول
تاثیر صحبت یکدیگر محروم ماندند یا آنکه منقول است که آن
دو بت پرست از برکت صحبت حضرت یوسف علیه السلام مسلمان
شدند و از کیش مشرکان بیزار گشتند پس حضرت صدیق با
وجود مناسبت تام و از سعادت صحبت آنحضرت علیه السلام
چرا مستعد نشود و از کمالات و معارف او صلی الله علیه و سلم
چون محروم ماند و حالا آنکه آن سرور علیه السلام میفرماید

ما صبّ الله شيئا في صدري الّا وقد صببته
في صدر ابي بكر و هر چند مناسبت بیشتر فواید صحبت
افزونتر لهذا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از جمیع صحابه
افضل گشت و هیچ یکی از ایشان بمرتبهٔ او نرسیده چرا و مناسبت
آن سرور از همه بیشتر داشت قال علیه السلام ما فضل
ابوبکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة الصوم ولکن
بشيء وقر في قلبه علامه کشف اینکه آن شیء
حب پیغمبر صلی الله علیه وسلم والفناء فیه
پس انصاف باید کرد که حب صاحب پیغمبر صلی الله علیه
علیه و آله وسلم چون قابل لعن باشد کبرت کلمة
تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا

قال علماء

قال علماء ما وراء النهر که حضرت امیر با وجود شجاعت
در وقت بیعت مردم با خلفاء ثلثه بودند منع نفرمودند
و خود نیز متابعت و مبایعت فرمودند و این دلیل حقیقت
بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت لازم می آید شیعه در جواب
بطریق نقض گفته اند و بالزام مشترک روان کرده اند و بعضی
توجیهه بطریق المنع ایضا کما لا یخفی علی من له ادنی
درایة في المناظرة و نموده اند که پیش از آنکه حضرت امیر
از تجهیز و تکفین فارغ شود خلفاء ثلثه و سقیفه بنی ساعده
اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابوبکر بیعت گرفتند و آنحضرت
بعد از اطلاع برای قلت و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر
مباشر حرب نشدند و این دلالت بر حقیقت بیعت نمیکند

وحضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بوده حضرت پیغمبر علیه السلام که در شجاعت وقوت
از ان بیشتر بوده حضرت پیغمبر با حضرت امیر وسایر صحابه با کفار
قریش جنگ نکرده از مکه معظمه مهاجرت نمودند وبعد از بیست
کر متوجه مکه شده در حدیبیه صلح نموده مراجعت فرمودند
پس هر وجه که برای جنگ نا کردن حضرت پیغمبر وحضرت امیر
وسایر صحابه گفته شود برای جنگ نا کردن حضرت امیر تنها میگنجد
مع شی زائد چه ظاهر است که حقیت کفار قریش
اصلا متصور نیست نزد اهل تحقیق این نقض در باره انبیا
جاریست چه فرعون در دعوای خدا تعالی چهار صد
سال در حکومت بوده وهمچنین شداد ونمرود

وغیرهما

وغیرهما سالها در دعوای باطل بودند حضرت الله تعالی با کمال
قدرت بر اینان ایشان را هلاک نکرد وهر گاه در باره حق
سبحانه تاخیر در دفع خصم کنند در باره بنده تنها بطریق اولی
میگنجد والحق فرموده که حضرت امیر با اینان بیعت کردند ووقوع
او بلا اکراه وتقیه ممنوع است اقول فی دفع الاشکال
والله سبحانه بحقیقة الحال علماء ماوراء النهر
بیعت
مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر صدیق ومتا
ومبایعت او را دلیل حقیت خلافت حضرت ابی بکر ساخته
اند وشک نیست که آن منتقض میشود بتاخیر حرب حضرت
پیغمبر با کفار قریش وبتاخیر اهلاک الله تعالی شداد و
فرعون ونمرود را چه تعلق این دلیل درینجا اصلا متحقق

نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر
و حضرت الله تعالی غیر از مدحت و تشنیع ایشان نفرموده‌اند
و جز نیکی و نیکوئی یاد نکرده اند فأين هذا من
ذلك و چون شیعه در بیعت حضرت امیر با صدیق
رضی الله عنهما مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر
رسیده بود و انکار آن مصادم بدیهه عقل بود
بضرورت باکراه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافت
صدیق بهتر از این مجال سخن نیافتند و مخلصی از این
غیر از این نتوانستند پیدا کرد فاقول فی ما حقیة
خلافة الصدیق رضی الله تعالی عنه و دفع احتمال
الاکراه و التقیة که اصحاب کرام بعد رحلت

پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیش از دفن به نصب امام مشغول
گشتند و نصب امام را بعد انقراض زمان نبوت واجب
دیدند بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آن سرور
علیه السلام امر فرموده بودند باقامت حدود و سد ثغور
و تجهیز جیوش از برای جهاد و حفظ اسلام و ما لا
یتم الواجب المطلق الا به وکان مقدوراً
فهو واجب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود
ایها الناس من کان یعبد محمداً فان محمداً
علیه السلام قد مات ومن کان یعبد الله فان
الله تعالی حی لا یموت لا بد لهذا الامر ممن یقوم
به فانظروا وهاتوا آراءکم فقالوا صدقت

پس اول حضرت عمر بصدیق بیعت کرد و بعد ازان جمیع اصحاب
از مهاجر و انصار بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت
ابو بکر رضی الله تعالی عنه بر سر منبر بر آمد و بجانب قوم ملاحظه
زبیر را نیافت فرمود حاضر سازند چون حاضر گشت صدیق
رضی الله تعالی عنه فرمود که میخواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی
زبیر گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه
وسلم پس بصدیق بیعت کرد و باز حضرت صدیق در قوم
ملاحظه فرمود حضرت امیر را نیافت فرمود تا طلبند چون
حاضر شد صدیق رضی الله عنه گفت میخواهی که در اجماع مسلمانان
شق آری امیر گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله
پس بصدیق رضی الله عنه بیعت کرد فبایعه حضرت امیر

حضرت

حضرت امیر و زبیر از برای تاخیر بیعت خود عذر گفتند
ما غضبنا الا لتاخیرنا عن المشورة انا نری ابا بکر
احق الناس بها انه لصاحب الغار وانا لنعرف
شرفه وخیره ولقد امره رسول الله بالصلوة
بین الناس وهو حی قال الشافعی رحمه الله تعالی
اجمع الناس علی خلافة ابی بکر وذلک انه
اضطر الناس فلم یجدوا تحت ادیم السماء
خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم و ایضا اجماع
است بر حقیت یکی از ابو بکر و علی و عباس واقع شده
بود و علی و عباس رضی الله عنهما با ابو بکر رضی الله تعالی عنه
منازعت نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت

ابی بکر تمام شد چه اگر ابوبکر رضی الله عنه بر حق نمیبود علی و
عباس رضی الله تعالی عنهما با او منازعت میکردند چنانچه علی
رضی الله عنه با معاویه منازعت کرد با وجود شوکت معاویه
طلب حق کرد تا آنکه خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب
اوا اوان اشد وفی اول الامر اسهل لکون
عهد النبی علیه السلام اقرب وهمهم فی تنفیذ
احکام ارغب وایضا عباس رضی الله تعالی عنه از امیر
طلب بیعت کرد امیر قبول نکرد اگر بجانب حق میدید
قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با او بود و
بنو هاشم و جمعی کثیر با او متفق بودند و دیگر آنکه اجماع
کافی است از برای حقیت خلافت ابی بکر رضی الله عنه

اکرچه نص

اگرچه نص بر خلافت او وارد نشده است کما قال جمهور
العلماء بلکه اجماع اقوی است از نصوص غیر متواتره چه
مدلول اجماع قطعی است و مدلول آن نصوص ظنی با آنکه
گوئیم که نصوص هم وارد گشته از برای حقیت خلافت
او کما ذکره المحققون من المحدثین والمفسرین
مجمعین قول جمهور العلماء من اهل السنة علی
ما ذکره بعض المحققین انه علیه الصلوة
والسلام لم ینص علیها لاحد انه لم یامر
بها لاحد وما ذکرنا ظاهر حقیة خلافة
الصدیق رضی الله تعالی عنه وبطل احتمال الا
کراه والتقیة وایضا الاکراه والتقیة ان جاز علی

زمان احتمال ورزند که اهل آن عصر تابع حق نبودند والسعادة
خیر القرون قرنی مستبعد میشمرند قال ابن الصلاح
والذی الصحابة كلهم عدول وقال ابن
حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعا قال
سبحانه وتعالى لا يستوي منكم من انفق من
قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من
الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله
الحسنى وهم المخاطبون فيثبت لكل منهم الحسنى
وهي الجنة ولا يتوهم ان التقييد بالانفاق
والقتال فيهما يخرج من لا يتصف بذلك منهم
لان تلك القيود خرجت مخرج الغالب فلا

مفهوم

مفهوم لها على ان المراد من اتصف بذلك
منهم ولو بالقوة او العزم وايضا اکراه وتقیه
مستلزم نقص آنحضرت کرم الله تعالی وجهه زیراکه در
اکراه ترک عزیمت است ودر تقیه کتمان حق که منهی عنه
است هرگاه مومن عاصی مهما امکن بترک اولی راضی نشود
وبامر منهی عنه مرتکب نگردد فکیف اسد الله وزوج
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ووصی عت
وصفدری بی نظیر بود مرتکب چنین ناشایسته گردد
واینها از کمال جهالت وفرط ضلالت قدح آنحضرت
را مدح خیال کرده اند ونقصان او را کمال دانسته اند
افمن زین له سوء عمله فراه حسنا قال

العلماء ما وراء النهر چون شیعه سب و لعن
حضرات شیخین و ذا النورین و بعض از ازواج طاهرات
را رضوان الله تعالی عنهم اجمعین که کفر است تجویز
کنند بر بادشاه اسلام بلکه بر سائر انام بنا بر امر ملک علام
قتل و قمع آنها اعلاء للدین الحق واجب و لازم است
و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه آنها جایز است شیعه
در جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقاید نسفی درین
که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع
اصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب موقف
نیز برین رفته و نزد امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و
شیخ اشعری شیعه را بلکه اهل قبله را کافر نمیداند پس آنکه

حضرات

حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند موافق سبیل مومنان است
نه مطابق حدیث و قرآن اقول مثبتا للمقدمة الممنوعة
که سب شیخین کفر است و احادیث صحیحه بران دال است
کما اخرج المحاملی والطبرانی والحاکم عن عویم
بن ساعدة انه صلی الله علیه و سلم قال ان الله
اختارنی و اختار لی اصحابی فجعل منهم وزراء
وانصارا واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة
الله والملائکة والناس اجمعین و لا یقبل
الله منه صرفا و لا عدلا و کما اخرج الدار قطنی
وفرض نفل
عن علی رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
قال سیاتی من بعدی قوم لهم نبز یقال لهم الرافضة

فان ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما العلامة فيهم
قال يقرظونك بما ليس فيك ويطعنون على
السلف واخرجه عنه من طريق اخرى نحوه
وزاد فيه وآية ذلك انهم يسبون ابابكر
وعمر رضي الله تعالى عنهما من سب اصحابي فعليه
لعنة الله والملائكة والناس اجمعين
وامثال اين حديث بسيار آمده است كه اين رساله
گنجايش ذكر آنها ندارد و بعض سب شيخين موجب
بغض ايشان است و بغض كفر است تحبوهم من
ابغضهم فقد ابغضني ومن اذاهم

فقد

فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله وايضا
اخرج ابن عساكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال حب ابي بكر وعمر ايمان وبغضهما كفر
واخرج عبد الله بن احمد عن النبي رضي الله عنهم
موقوفا اني لا ارجو لامتي في حبهم لابي بكر
وعمر رضي الله تعالى عنهما كما ارجو في قول لا اله الا
الله وبعض الشيعه از جانب ايشان مقابله بدي كرده
بهما على طرف في النقيض ونشر تكفير مومن موجب كفر است
چنانچه در حديث صحيح وارد است من رمي رجلا بالكفر
او قال عدو الله الا كان كما قال والا رجعت
عليه وما بيقين ميدانيم كه ابوبكر وعمر مومن اند

ودشمنان خداى هستند ومبتدع اند ليس تكفير راجع
بقائلان بمقتضاى اين حديث فتحكم مكفيهم واين
اكرچه خبر واحديست اما حكم كفر ازو معلوم ميشود اكرچه جاهل
او كافر نشود وقال امام عصره ابو زرعة الرازي من
اجل شيوخ الاسلام اذا رايت الرجل ينتقص احد
من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاعلم
انه زنديق وذلك لان القرآن حق والرسول
حق وما جاء به حق وما ادى الينا ذلك
الا الصحابة فمن جرحهم انما اراد ابطال الكتاب
والسنة فيكون الجرح به الصق والحكم عليه
بالزندقة والضلالة والكذب والعناد وهو

الاقدم الاحق وقال سهل بن عبد الله التستري
وناهيك به علما وزهدا ومعرفة وجلالة
لم يؤمن برسول الله صلعم من لم يوقر اصحابه
وسئل عبد الله وكفاك به جلالة وعلما ايهما
افضل معاوية او عمر بن عبد العزيز فقال الغبار
الذي دخل انف فرس معاوية مع رسول الله
خير من عمر بن عبد العزيز كذا مرة اشار بذلك
الى ان فضيلة صحبته ورؤيته صلعم لا يعادلها شيء
وهذا في غير اكابر الصحابة رضي الله عنهم
ممن لم يفز الا بمجرد رؤيته صلى الله عليه وسلم
فما بالك فيمن ضم اليها انه قاتل معه صلعم

او في زمنه بامره او نقل شيئا من الشريعة الى
من بعده او انفق شيئا من ماله لسببه فهذا
مما لا يمكن ادراك فضله وثابت شد كه شيخين
از اكابر صحابه اند بلكه افضل ايشان پس تكفير بلكه تنقيص
ايشان موجب كفريت وضلالت وزندقه باشد كما لا يخفى
في المحيط لمحمد رح لا يجوز الصلوة خلف الرافضة لا
نهم انكروا خلافة الصديق قد اجتمعت
الصحابة على خلافته وفي الخلاصة من انكر خلافة
الصديق رضي الله تعالى عنه فهو كافر وفي المرغيناني
ويكره الصلوة خلف صاحب هوى وبدعة
ولا يجوز خلف الرافضة ثم قال وحاصله

ان كل

ان كل ما هو هوى يكفر به لا يجوز والا فيجوز ويكره
وكذا من انكر خلافة عمر رضي الله عنه في اصح الاقوال
هرگاه انكار خلافت ايشان كفر باشد فكيف حال من
سبهما او لعنهما پس ظاهر شد كه تكفير شيعه مطابق احاديث
صحاح وموافق طريق سلف است وآنكه از بعض اهل سنت عدم
تكفير شيعه نقل كرده اند بر تقدير صحت و دلالت آن بر عدم
تكفير آنها محمول بر توجيه وتاويل است ليطابق الاحاديث
ومذهب جمهور العلماء ايضا شيعه از بس لعن عائشه
انكار نموده اند در باره آنحضرت در بارهٔ آنحضرت عليها
الرضوان بسبب مخالفت نص قطعى وتشنيع ثابت كرده اند
وگفته اند كه از خبث وفحشى در بارهٔ عائشه شيعه نسبت

کرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عایشه رضی الله تعالی عنها
مخالفت امر وقرن فی بیوتکن نموده به بصره آمده بحرب
آنحضرت اقدام نموده وبحکم حدیث حربک حربی حرب
حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است ومحارب پیغمبر یقینا
مقبول نیست بنابرین مورد طعن شده بماند که امر بملازمت
پوشیده
بیوت ونهی از خروج آنها مطلق شامل جمیع احوال وازمنه
باشد مراد نیست وخروج بعض ازواج آنسرور علیه الصلوة
والسلام با او در بعض اسفار دلالت بران میکند پس
امر بملازمت بیوت مخصوص گشت بوقت دون وقت
وحال دون حال ودرینصورت عام مخصوص البعض شد
وعام مخصوص البعض از روی مدلول ظنی است مجتهد را

جایز

جایز است که افراد دیگر بعلت مشترکه از آن که اخراج نماید
وشک نیست که حضرت صدیقه عالمه ومجتهده بوده اند
ترمذی از ابو موسی روایت میکند که او گفته ما اشکل
علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث قط
فسالنا عایشة الا وجدنا عندها منه علما وهم
ترمذی از ابی موسی ابن طلحه روایت میکند که او گفت ما
رایت احدا افصح من عایشة رض پس تواند بود که حضرت
صدیقه خروج خود را در بعضی اوقات یا بعض احوال از
برای بعض منافع ومصالح از آن تخصیص کرده باشد
ولا محذور فیه ولا طعن علی انا نقول ان الظاهر
من الایة نفی الخروج بلا ستر وحجاب کما دل علیه قوله

سنح لك بعده ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى
واما الخروج مع الستر والحجاب فخارج عن
النهي وخروج حضرت صديقه از براي صلاح بوده
نه از براي حرب كما قال بعض المحققين واگر براي
حرب بوده چنانكه مشهورست فلا باس فيه ايضا
لانه عن اجتهاد لا عن هوى چنانكه شارح
مواقف از آمدي نقل ميكند كه واقعات جمل و صفين
از روي اجتهاد بوده والمجتهد ان كان مخطيا
لا مواخذة له قال البيضاوي في تفسيره
قوله تعالى لولا كتاب من الله سبق لولا حكم
من الله سبق اثباته في اللوح وهو ان

لا يعاقب

لا يعاقب المخطي في اجتهاده با آنكه گوئيم كه خطاء
مجتهد هم نزد خدا تعالى واهل هدايت است كما نقل
رزين عن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يقول سالت ربي عن
اختلاف اصحابي من بعدي فاوحى الله
الي يا محمد ان اصحابك عندي بمنزلة النجوم
في السماء بعضها اقوى من بعض ولكل نور
فمن اخذ بشيء مما هم عليه فهو عندي
على هدى ثم قال اصحابي كالنجوم بايهم
اقتديتم اهتديتم وحديث ديگر حربك حربي
تواند بود كه نزد حضرت صديقه رضي الله عنها بثبوت رسيده

باشد یا مخصوص باشد بجرب مخصوص چه تواند بود که
اضافه از برای عید باشد ایضاً شیعه از برای ترویج
کتب باطله خود و تزییف کتب اهل سنت آورده اند
که در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن مکتوم
اعمی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسی که اهل حرم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبور کرد حضرت پیغمبر صلعم
از این معنی اعراض فرمودند آنکس گفت یا رسول الله صلعم
این شخص کور است حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند
تو کور نیستی و علماء اهل سنت در کتب خود آورده اند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عایشه را گرفته بکتف
مبارک خود بر داشتند تا تماشای حبشی کنند که در کوچه

ساز

ساز مینواختند بعد از مدتی فرمود یا حمیرا اهل
شجعت این عمل را باز دل ناس نسبت نمیتوان
کرد پوشیده نماند که این واقعه پیش از آیهٔ حجاب متحقق
شده باشد و منع از حضور ابن مکتوم بعد از آن و
هم چنین تواند بود که لهو مشروع باشد نه ممنوع
در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواهد
شد که در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیزه بازی
میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است در حق آنکه
باروو الت عدو جهاد اند و تیر اندازی مشروع
است فکذا اما هو مثله و نیزه و تنوع آن لهو
در مسجد دلالت بر مشروعیت آن میکند کما لا یخفی و لو سلم

که بعد نزول آیة حجاب بوده پس گوئیم که حضرت صدیقه رضی الله
تعالی عنها و عن ابیها دران وقت صغیره بوده نه مکلفه کما
یفهم مما روی البخاری و مسلم ان عائشة رضی الله تعالی عنها
قالت رایت النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقوم علی
باب حجرتی والحبشة یلعبون بالحراب فی المسجد و رسول
الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم لیسترنی بردائه
لانظر لعبتهم بین اذنه و عاتقه ثم اقوم من
اجلی اکون انا التی انصرف فاقدروا قدر الجاریة
الحدیثة مذاهبا آنکه در اصحاب کرام رو
آمدن در میان ایشان حکمها نمودن از احتمال بی ادبی
و فرط بی سعادتیست و طریق اسلم آنست که منازعات

و اختلافی

و اختلافی که در میان ایشان واقع شده بعلم حق سبحانه
مفوض سازند و شمه ایشان جز به نیکی یاد نکنند و حب
ایشان را حب پیغمبر علیه الصلوة والسلام دانند من
احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی
وهو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء
طهر الله علیها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا
اما چون شیعه اصحاب عظام را به بدی یاد میکنند و سب
و لعن ایشان جرأت مینمایند بر علمای اسلام واجب
و لازم است که رد آنها نمایند و مفاسد ایشان را اظهار
سازند و ازین قبیل است بعضی سخنان که ازین حقیر
درین باب به تحریر آمده چنانکه در صد رساله سبق ذکر

يعنيه ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا ربنا ولا
تحمل علينا اصرا كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا
تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وا
رحمنا انت مولينا فانصرنا على القوم الكافرين
هذا ما تيسر لي في روسهم واظهار شناعتهم بعون الله سبحانه
وحسن توفيقه ونسأل الله سبحانه ان تثبت قلوبنا على
دينه ويرزقنا المتابعة حسبه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
ولنختم الرسالة بالخاتمة الحسنة وذكر مناقب اهل البيت
ومدائحهم وفضائلهم قال الله سبحانه انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
اكثر المفسرين على انها نزلت في علي وفاطمة والحسنين

رضي الله تعالى

رضي الله تعالى عنهم لتذكير ضمير عنكم وما بعده وقيل نزلت
في نسائه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لقوله سبحانه واذكرن
ما يتلى في بيوتكن ونسب الى ابن عباس رضي الله تعالى
عنهما وقيل المراد النبي وحده واخرج احمد عن ابي سعيد
الخدري انها نزلت في خمس النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
وعلي وفاطمة والحسن والحسين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
وذهب الثعلبي الى ان المراد من اهل البيت في الاية جميع
بني هاشم والمراد من الرجس الاثم والشك فيما يجب الايمان
به وثبت في بعض الطرق تحريمهم على النار وعن ابي سعيد
بن وقاص رضي الله تعالى عنه قال لما نزلت هذه الاية ندع
ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي
وعن المسور بن مخرمة ان رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم قال فاطمة بضعة مني فمن ابغضها ابغضني
وفي رواية يريبني ما ارابها ويؤذيني ما آذاها وعن
ابي هريرة قال خرجت مع رسول الله صلى الله تعالى عليه
وآله وسلم في طائفة من النهار حتى جاء فاطمة فقال
اثم لكع اثم لكع يعني حسنا فلم يلبث حتى اعتنق
كل واحد منهما صاحبه فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم اللهم اني احبه فاحبه واحب من احبه وعن
انس قال لم يكن احد اشبه بالنبي صلى الله تعالى عليه وسلم
اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي احدهما

اعظم

اعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض
وعترتي اهل بيتي ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض فانظروا
كيف تخلفوني فيهما وعنه ان رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم قال لعلي وفاطمة والحسن والحسين انا حرب
لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعن جميع بن عمير قال
دخلت مع عمتي على عائشة رضي الله تعالى عنها فسألت
اي الناس كان احب الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم قالت فاطمة فقيل من الرجال قالت زوجها وعن ابن
عمر رضي الله تعالى عنهما ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
قال ان الحسن والحسين هما ريحاني من وعن علي رضي الله
تعالى عنه قال الحسن اشبه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله

وسلم ما بين الصدر الى الراس والحسين اشبه النبي صلى الله تعالى
عليه واله وسلم وذلك عن ابن عباس رضي الله تعالى
عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه واله وسلم حامل الحسن
بن علي على عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام فقال
النبي صلى الله تعالى عليه وسلم ونعم الراكب هو وعن عائشة
رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يتحرون بهداياهم
يوم عائشة يبتغون بذلك مرضاة رسول الله صلى الله تعالى
عليه وعلى اله وسلم قالت ان نساء رسول الله صلى الله تعالى
عليه واله وسلم كن حزبين فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية
والسودة والحزب الآخر ام سلمة وسائر نساء رسول الله
صلى الله تعالى عليه واله وسلم فكلم حزب ام سلمة فقلن لها

كلمي

كلمي رسول الله صلى الله تعالى عليه واله وسلم يكلم الناس فيقول
من اراد ان يهدي الى رسول الله تعالى عليه واله وسلم فليهده
اليه حيث كان فكلمته فقال لها لا تؤذيني في عائشة فان الوحي
لم ياتيني وانا في ثوب امراة الا عائشة قالت اتوب الى الله تعالى
من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن
الى رسول الله فكلمته فقال يا بنية الا تحبين ما احب قالت
بلى قال فاحبي هذه وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ما غرت
على احد من نساء النبي صلى الله تعالى عليه واله وسلم
ما غرت على خديجة وما رايتها ولكن كان يكثر ذكرها وربما
ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدائق خديجة
فربما قلت له كانه لم يكن في الدنيا امراة الا خديجة فيقول

انهما لما كانت وكانت ولكان لي منهما ولد وعن ابن عباس
رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلي الله تعالى وآله
وسلم العباس مني وانا منه وعنه قال قال رسول الله
صلي الله تعالى عليه وآله وسلم احبوا الله لما يغذوكم من
نعمه فاحبوني لحب الله واحبوا اهل بيتي لحبي وعن ابي
ذر قال وهو اخذ بباب الكعبة سمعت النبي صلي الله تعالى
عليه وآله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة
نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك فليكن هذا
آخر الرسالة الهي بحق بني فاطمه كه بر قول ايمان كني خاتمه
اگر دعوتم رد كني ور قبول من و دست و دامان اهل رسول
الحمد لله وسلام علي عباده الذين اصطفى تمت تمام شد

كار من نظام شد من كاتب الرسالة رد الشيعة من
تصنيف امام رباني اويس رحماني حضرت مجدد الف ثاني
اعني شيخ احمد سرهندي فاروقي حنفي نقشبندي رضي الله
تعالى عنه من يد فقير حقير كمترين محبان وطالبان
ومريدان خاک ربي وقار اضعف العباد خليفه
محمد نعيم عفا الله له ولوالديه ولاستاذيه ولجميع
المؤمنين والمؤمنات بتاريخ دهم شهر جمادي الثاني ١٢٧٦

اللهم اغفر لي ولقاريه ولمن نظر فيه
آمين يا رب العالمين
هر كه خواند دعا طمع دارم
زانكه من بنده گناه كارم